

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان نمودیم در آیه شریفه **221 سوره بقره**، عده‌ای از فقها قائل شدند نکاح مرد مسلمان با کتابیه چه یهودیه و چه نصرانیه جایز نیست. مجموعاً سه بیان برای استدلال وجود دارد که تاکنون بیان اولش را ذکر کردیم؛ مبنی بر این که نهی در ابتدای آیه ظهور در حرمت دارد. (**وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ**) دلالت بر این دارد که اگر نکاح واقع شود، فاسد است. تردیدی نیست و مشرکات را هم اثبات کردیم که تمام اقسام، اعم از وثنیه، کتابیه و ذمی، همه را شامل می‌شود.

بررسی بیان دوم استدلال به آیه شریفه 221 بقره

بیان دوم استدلال، استدلال به غایت در آیه است و آن (حَتَّى يُؤْمِنَ) است؛ از این غایت استفاده می‌شود که آن‌چه ملاک جواز نکاح است، ایمان است؛ یعنی ما باشیم و این غایت، می‌گوید مؤمن با مؤمنه می‌تواند نکاح کند. معنای اصطلاحی ایمان در فقه ما، شیعه اثنا عشری است؛ اما ایمان در اصطلاح قرآن به معنای ایمان قلبی است؛ یعنی به آن‌چه که پیامبر(ص) آورده است، ایمان و اعتقاد داشته باشد. اما سؤال این است که ایمان در اینجا آیا همان اسلام لسانی و ظاهری مراد است یا اینکه نه، ایمان قلبی به خدا، توحید و صفات خدا و نبوت و معاد، همه را شامل است؟ اگر «یؤمن» را به معنای «یسلمن» قرار دادیم؛ مفاد آیه این می‌شود که با مشرکه ازدواج نکنید مگر اینکه اسلام بیاورد؛ و در نتیجه، مدعا ثابت می‌شود؛ یعنی جواز نکاح مقید است به اینکه زن مسلمان باشد. و ظاهراً هم به نظر ما همین است که مراد از ایمان یعنی اسلام بیاورند و ایمان قلبی مراد نیست. اما آیا بر این بیان اشکالی وارد است یا نه؟ برخی گفته‌اند «یؤمن» فقط ایمان به توحید است؛ به قرینه خود شرک. (**وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ**) بگوییم مغیا یعنی مشرکات که غایتش (حَتَّى يُؤْمِنَ) است، قرینه می‌شود که ایمان یعنی یک چیزی که اینها از شرک بیرون بیایند؛ و در نتیجه، پیروان ادیان آسمانی، آنهایی که به دین واقعی یهود یا مسیحیت اعتقاد دارند نیز ایمان به خدا دارند و عنوان مشرک را ندارند.

بنابراین، مفید برای استدلال برای مدعا نیست. پس، خلاصه اشکال این است که «یؤمن» به قرینه خود مشرکات یعنی «یخرجن من الشَّرك» این‌ها از شرک خارج شوند. از شرک خارج شدن، یک وجهش این است که مسلمان شوند و یک راهش هم این است که مسیحیت و یهودیت واقعیه را داشته باشند. این اشکال قابل جواب است. جوابش این است که ما ابتدا اثبات کردیم که «مشرکات» همه طوایف را می‌گیرد؛ وثنی را می‌گیرد؛ بت‌پرست را می‌گیرد؛ یهودیه، مسیحیه و مجوسیه همه را شامل می‌شود. اگر همه اینها را شامل شد، (حَتَّى يُؤْمِنَ) در مقابل همه اینها قرار می‌گیرد؛ یعنی (حَتَّى يُؤْمِنَ) زن‌های وثنی، (حَتَّى يُؤْمِنَ) زن‌های مسیحی، (حَتَّى يُؤْمِنَ) زن‌های یهودی؛ اگر این باشد، «یؤمن» به معنای «یسلمن» است. بله، اگر کسی از اول آمد مشرک را به وثنی معنا کرد و گفت مشرک یعنی بت‌پرست، در این صورت «یؤمن» دیگر ظهور در اسلام ندارد و دیگر یهودیه و مسیحیه را خارج نمی‌کند. پس، اگر کسی در (**وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ**) آن استدلال را در نظر نگیرد، خود این غایت بیان دومی است برای این مدعا.

آیا کلمه‌ی «خیر» قرینه می‌شود بر این که حکم آیه الزامی نیست؟

مطلب بعد این است که در دنباله آیه بعد از **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ)** می‌فرماید **(وَلَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ)** یک کنیز مؤمن بهتر است از یک زن آزادی که مشرکه باشد؛ علت این که این تعبیر بیان شده، این است که در میان اعراب، ازدواج با کنیز مذموم بوده است؛ به خصوص اشراف و متمدن‌ترین قبایل و عشیره‌هایی که خیلی برای خودشان اعتبار قائل بودند، اصلاً با کنیز ازدواج نمی‌کردند. قرآن می‌فرماید اگر کنیز مؤمنی پیدا شود، بهتر است از این که حره‌ای مشرکه باشد هرچند که آن حره مشرکه مورد تعجب شما باشد؛ از حیث مال پولدار باشد، از حیث جمال و از حیث نسب و ... بهتر باشد. اینجا سؤال مطرح می‌شود که آیا خَيْرٌ^۱ قرینه نمی‌شود که **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ)** اصلاً در مقام بیان حکم تکلیفی تحریمی نیست؛ به خصوص با توجه به ذیل آیه که خواهیم خواند. خداوند می‌گوید شما مسلمان‌ها با خودتان ازدواج کنید و نروید سراغ مشرکات؛ اگر کنیز مسلمان پیدا کنید بهتر است از یک زن مشرکه؛ خَيْرٌ را در اینجا به معنای افعال تفضیل و قرینه بگیریم بر اینکه وَلَا تَنْكِحُوا^۲ عنوان الزامی ندارد. جواب این است که خیر؛ خَيْرٌ در اینجا به معنای افعال تفضیل نیست.

این دنباله ی آیه **(وَلَأَمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ)** مبتنی بر یک برهانی است؛ اولاً کلمه «خیر» در لغت به معنای نفع است و نه اولویت. وقتی می‌گوییم این بهتر از آن است؛ اگر «خیر» را به نفع معنا کنیم، دقیق‌تر است تا اینکه بگوییم اولی است؛ مگر اینکه اولی یعنی نفعش بیشتر است. پس، معنای این عبارت آن است که اگر انسان زن مؤمنه داشته باشد، نفع دارد؛ و اگر زن مشرکه داشته باشد، نفعی ندارد؛ و اگر هم نفعی داشته باشد، در مقابل نفعی که زن مؤمنه دارد ناچیز است. فخر رازی می‌گوید نفع زن مشرکه مربوط به مال و جمال و نسبش است؛ اما نفع زن مؤمنه مربوط به ایمان است؛ در نتیجه، نفع زن مشرکه برمی‌گردد به دنیا، اما نفع زن مؤمنه برمی‌گردد به آخرت و دین؛ **والدين خير من الدنيا**. عبارت فخر رازی این است: **الخير هو النفع الحسن والمعنى أن المشركة لو كانت ثابتة في المال والجمال والنسب فالأمة المؤمنة خير منها لأن الإيمان متعلق بالدين والمال والجمال؛ إيمان متعلق است هم به دین و هم به مال و هم به جمال.** بعد می‌گوید **والمال والجمال والنسب متعلق بالدنيا مال و جمال و نسب از شؤون دنیوی است والدین خیر من الدنيا ولأن الدين أشرف الأشياء عند كل أحد فعند التوافق في الدين تكمل المحبة** وقتی مرد و زن از جهت دینی با یکدیگر توافق داشته باشند، محبت کامل می‌شود.

فتكمل منافع الدنيا وقتی توافق در دین شد، منافع دنیا هم می‌آید **من الصحة والطاعة وحفظ الاموال والاولاد...** پس، خیر در اینجا به معنای افعال تفضیل نیست؛ یعنی ایمان مقدم بر شرک است و این تعیین دارد. بنابراین، کسی نباید بگوید این قسمت دوم آیه قرینه است بر اینکه قسمت اول در مقام بیان حکم الزامی نبوده است.

بیان سوم استدلال، ذیل آیه شریفه است که می‌فرماید: **(أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۚ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۚ)؛** در آیه دو حکم وجود دارد: یکی **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ)** مرد مسلمان زن مشرکه نکند؛ و دوم این که **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ)** یعنی زن مسلمان را با مرد مشرک نکند. این ذیل که می‌فرماید: **(أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۚ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۚ)** معنایش این است که مشرکین شما را به سوی آتش دعوت می‌کنند اما خداوند شما را به سوی جنت و مغفرت دعوت می‌کند آن هم به اذن خودش. که حالا نکات زیادی دارد، بیان می‌کنیم. در این که این قسمت آیه دارد حکمتی را بیان می‌کند، بحثی نیست. اگر بپرسید: چرا زن مسلمان نباید زن مرد مشرک بشود، علتش این است که مشرک او را به آتش دعوت می‌کند. «نار» یعنی آنچه موجب سقوط انسان در جهنم است؛ یعنی مشرک دعوت می‌کند به آنچه که سبب دخول انسان در جهنم می‌شود.

سؤال اول این است که **(أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)** حکمت برای هر دو حکم در آیه است؛ یا نه، این قسمت فقط حکمت برای حکم دوم است؛ چرا که مرد معمولاً دین زن را تغییر می‌دهد؛ به خصوص در آن زمان اینطور بوده است؛ و معمولاً تأثیرپذیری زن بیشتر از مرد است. این اولین سؤال است؛ که اینها را عرض می‌کنم برای فردا تا فکر کنید. سؤال دوم این است که آیا این

قسمت از آیه به عنوان حکمت است یا علّت؟ اگر عنوان حکمت داشته باشد، دیگر از مورد آیه نمی‌توان تعدّی کرد؛ اما اگر عنوان علت را داشته باشد، تعدّی از مورد آیه جایز است. یعنی حتی اگر یک زن مسلمان عقیقه زن مرد مسلمانی بشود که تمام وجودش فسق و فجور است، آیه می‌گوید اگر این مرد هم تو را دعوت به آتش می‌کند، حق نداری زن او شوی. و سؤال سوم این است نسبت به مشرکین فرموده **(أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)** اما وقتی می‌رسد به مؤمنین، نمی‌گوید «وَالْمُؤْمِنُونَ يَدْعُونَ إِلَى الْجَنَّةِ» بلکه می‌گوید **(وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ)** چرا در اینجا خداوند دعوت به بهشت را به خودش نسبت می‌دهد؟

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.